

منازلتِ عالیہ

- ۱- فوائدِ جویدہ
- ۲- نیم و تربیت _____ رندان
- ۳- اسبابِ حقیقتِ سعادت و شقای از ان — رندان
- ۴- نلند و مدتِ حسیبت و حقیقتِ اتماد لغت
- ۵- فوائدِ نلند _____ نلند
- ۶- شروعِ حالِ اللوریان با شکتِ رندان _____ نلند
- ۷- تفسیرِ سفر _____ نلند
- ۸- کنگر در نیم و تلام _____ نلند
- ۹- قصہ مدرسِ شکلِ سعادت _____ رندان
- ۱۰- اسبابِ صیانتِ حقوق _____ رندان
- ۱۱- ففائلِ دینِ اسلام _____ نلند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الجميل بحب الجمال والصلوة على رسوله المستوفى على
عرش الفضيلة والكمال والسلام على آله واصحابه أطوار مكارم الخصائل

۳۰

امتابعد این مجموعه است مسمی به (مقالات خیالیه) حاوی بر مقالات
فارسیه نیکه چیز فها مهینسون علامه استاذنا مولانا سید جمال الدین الحسینی الاقغانی المصری
که یکی از اجل علمائے مصر و اعز فلاسفہ عصر و ماہر السنہ مختلفہ مثل عربی و فارسی و ترکی و فرانسوی
و ہندی پیدا شد و فی الحال در شہر پاریس دار السلطنہ فرانسیسی قیام دارند در حین قیام خود بہند القافر مودہ ہوا
چون این مقالات در بعض جرائد ہندیہ طبع شدہ بود لہذا نہ خواستیم بغیر اذن از صاحب مقالات
در طبع آن بشکل کتاب سعی نمائیم۔ چنانچہ نامہ بطلب اذن پیش مولانای مشائخ الیہ فرستادیم۔
در جواب ان تحریر فرمودند کہ (اگر سعی شود کہ مقالات من بشکل کتاب طبع شود خوب است۔ و
شما از طرف من یادونید۔ حاجت باذن جدید نیست) پس بنا برین اذن عام اولاً جسارت نمودیم بر طبع
حصہ اولی نیکہ مشتمل بہت بر مقالات فارسیہ ایشان۔ و ارادہ داریم کہ فیما بعد مقالات عربیہ ایشان را ہم با ترجمہ
اردوی آن در مجازات پیرایہ ثانیہ طبع نمائیم۔ والتدولی التولین۔

مکتبہ - تالک بازار استریت }
محمد عبدالغفور شہباز بہاری }
موزہ ہارگت ۱۸۸۳ عیسوی

علمه افکارنامه
 شرح فیضیه
 از تالیفات
 در علم طب
 در علم اخلاق
 در علم فقه
 در علم ریاضیات
 در علم نجوم
 در علم کلام
 در علم حدیث
 در علم لغت
 در علم تاریخ
 در علم جغرافیه
 در علم فلسفه
 در علم منطق
 در علم اصول
 در علم فرائض
 در علم دیوندره
 در علم حساب
 در علم هندسه
 در علم نجوم
 در علم کلام
 در علم حدیث
 در علم لغت
 در علم تاریخ
 در علم جغرافیه
 در علم فلسفه
 در علم منطق
 در علم اصول
 در علم فرائض
 در علم دیوندره
 در علم حساب
 در علم هندسه

بسم الله الرحمن الرحيم

فوائد جبرین
 لا سعادة الا لامة ليس لها سائل
 الى الفضائل ولا اجر عن العذائل

عجیب است حالت انسان عجیب است حالت انسان که مسراط مستقیم سعادت و راه رست نیکبختی را ترک نموده
 در ارضی و عجزه شقاوت و سگلاهای بدبختی جو یاری رفاه حال و آسایش خویش میباشند -
 اگر کسی صحت تو این و کتب سیر را نظر اعتبار مطالعه کند و در مضامین آنها بدیده بصیرت غور نماید بی شبهه بر وظایف روشن
 خواهد شد که غنی و ثروت و امنیت و راحت و سلطه و سطوت و قوت و علو کلمه و عزت و شان و شهرت هر امتی از امت و هر قبیله از قبایل
 در آن زمانی بوده است که افراد آن امت متحقق با اخلاق فاضله و متصف بسجاای پسندیده بوده اند و هر طبقه از طبقات آن قوم را بهره
 وافر بوده است از بصیرت و بینائی -
 و فقر و فاقه و ذل و مسکنت و ضعف انحطاط کلاه حقارت و پیریشانی عالی و گسالی آن در آن وقتی بوده که جهل و عمش و نابینائی عموم اشخاص
 آنرا گرفته و ضعف و ضعف آن کرده بسوء طویه و فساد و تباهی افکار مبتلا گردیده بودند -
 و بدین سبب و در آن هر کسی میتواند حکم کند که سعادت اتم نتیجه بینائی و اخلاق منزه و شقاوت آنها اثر خباوت و سجایای باستود
 بلکه اگر کسی تمس و تدبر نماید در این مسئله که سعادت اشیکه با اسم واحد نامیده و بسبب واحد شناخته میشود بلکه رفاهیت هر فرد
 از افراد آن حاصل نمیکرد و مگر تعاون و توازن زیرا که بالبداهه شخص واحد بلکه شرف و ثقله بلکه مالقه از آحادی چند بوده باشند
 هرگز قیام بر عیث ضروری خود نتواند کرد تا کجا که استحصال سعادت تامه و رفاهیت کامله از براسه خویش نماید - و تعاون و توازن اشخاص
 شکره مختلفه الطبیعه صورت وقوع خواهد پذیرفت مگر تکافو در اشغال و تناسب در افعال و تقاود در اعمال بدان گونه که
 آن افراد متعدد را صورت وحدانیه حاصل گردد - و تکافو و تقاود در عمل در عالم خارج پیرایه وجود هستی نخواهد یافت جز با عدل
 اخلاق باطنیه و قوای نفسانیه و نزاهت آنها - و استقامت اخلاق و اعتدال سجایا و هرگز وجود نپذیرد الا با بصیرت و بینائی و تقابل

قوای عقلیه و تقویم و تدریب ملکات آن - البته آن مدبر بصیر انا و لما حکم خواهد کرد که علت حقیقی و سبب اصلی سعادت تامه هر استی از
 ام عقل و بصیرت و نزاهت و اعتدال اخلاق آن است است و باعث کشف و موجب پریشانی عالی آن زوال آن علت است -
 چون این ظاهر شد پس باید دانست که اخلاق نفسانیه و قوی و ملکات عقلیه را عجایب جزئی و مدتی و قبض و بسطی و ارتعاشی
 و اختیاضی و از ویادی و نقصانی و خوبی و جوی می باشد حتی اگر استی از ام غفلت و زریه زمانه قلیل از مراقبت و محافظت اخلاق
 نفسانیه و قوای عقلیه خود چشم پوشد و در تعدیل و تقویم و ادامه و تثبیت آنها بر ملائکه تساهل کند آن اخلاق و قوی اگر چه بدرجه قلی
 رسیده باشد رفته رفته روی باضلال آورده تا آنکه بلغم معدوم و نابود خواهد گردید و آن است نه تنها از سعادت و رفاهیت محروم خواهد
 شد بلکه در اندک زمانه از واثره انسانیت بیرون شد و حیوانات وحشیه طعم خواهد گردید -
 پس بر استی را باید علی الدوام از برای هیانت اخلاق و محافظت ملکات و راه منافی بسوی سعادت منجی از غفلت و صاشی از مبطوط
 سالفی بسوی فضائل و قانندی بجانب کمالات و مانعی از زواجل و زاجری از نقائص امری به معروف و ناهمی از منکر بود باشد -
 و چون بسیار بصیرت سیر نمائیم و بمیزان عقل بسنجیم هیچ چیز را درین زمان نمی بینیم که متصف بجمع این اوصاف و دارای
 یکی این مزایا بوده باشد مگر جراند و اخبار نامها که یومیه - زیرا که بر صفت و حرفه از موضوعیت خاص و یا عامیکه از سود تصرف ابدان
 بمنزله خاص گردیده است و صاحب آن در او مستغرق شده چشم از مشارکین خویش در عالم مدنیته پوشیده از سود و زیان و تقدم و
 تاخر آنها غفلت و زریه است بلکه ضرورت معیشت او را در غالب اوقات از آفتان صنعت خویش باز داشته است -
 اما اخبار آن لیکان صنعت است که موضوع آن عموم احوال و اخلاق ام و غایتش اصلاح استخوان است خویش و جلب سعادت
 و رفاهیت منیت از برای آن بلکه از برای جمیع ام می باشد - (۱) از آنست که جریده (اخبار نامه) مسالقت مینماید در شرح
 ارباب فضائل اولاً از برای محرمت حقه که جزای صاحب فضیلت است و ثانیاً از برای حث دیگران بر اکتساب فضائل - (۲) و مبادرت
 میکند بر ذکر زواجل و عیبه ضررهای آنها مستعدی است بجهت کج صاحب ذلیله و زجر سائرناس از ذکر کتاب مثل آن - (۳) منافع اخلاق
 جمیل را با دل و اضطرار و بیانات شافی بجهت عوام از ان فائده گیرد و خواص نیز بجهت بهره نماند بر روز در اعمره خود او مینماید و مسکو
 صفات خسیسه و نیر را و مضرات آنها در عالم انساب عبارات دل پذیر شرح و بسط میدهد (۴) فوائد علوم را از برای عموم چنان بیان
 میکند که هر کسی یقین حاصل میشود که سعادت بر امتی و رفاهیت و عزت آن علوم حقه و معارف حقیقیه بوده است نه بغیر آنها و خسارت
 و زیان محمل بطوریکه تقریر مینماید که هر جاهل غبی اعتراف میکند که هر بلویه و مصیبت و گزندگی که او را رسیده است از شامت محمل بود
 است - (۵) درجات شرف علوم را با اندازه منافع آنها در عالم انسانی تعیین مینماید و مقدار لوازم هر یک را مدلل و مبهرین
 میسازد تا آنکه نادانان بجهت فائده زبیده صرف عمر گران بهار آنکند و از فائده جلیله نیکه اد استتغال بعلم دیگر حاصل
 میشود محروم گردد - (۶) و وجوب صنایع را که نتایج علوم است در عالم مدنیته تثبیت و بر عدم حصول رفاهیت و سعادت
 بدون ترقی در صناعات اقامه بر این قاطعه میکند (۷) و معارف ضروریکه بر انسان را از برای صدق اسم انسان
 برود استنش واجب لازم است چه اوکیات جغرافیه و چه مبادی طبیعیات و چه انموذج فلکیات و چه حوادث جوئی و چه لوازم
 زراعت و چه مستغنیات حرف و چه ضروریات طبیعه و چه ترتیب منزل و چه تطهیر بلاد و چه تربیت اولاد بر نوعیکه عوام الناس
 از ان بهره ور شوند ذکر میکند - (۸) تمدید انسان و شرح فضیلت انسانیت را نموده پس از ان اغنیاء و ارباب گنجه را

عقل و تقویم و تدریب ملکات آن مدبر بصیر انا و لما حکم خواهد کرد که علت حقیقی و سبب اصلی سعادت تامه هر استی از
 ام عقل و بصیرت و نزاهت و اعتدال اخلاق آن است است و باعث کشف و موجب پریشانی عالی آن زوال آن علت است -
 چون این ظاهر شد پس باید دانست که اخلاق نفسانیه و قوی و ملکات عقلیه را عجایب جزئی و مدتی و قبض و بسطی و ارتعاشی
 و اختیاضی و از ویادی و نقصانی و خوبی و جوی می باشد حتی اگر استی از ام غفلت و زریه زمانه قلیل از مراقبت و محافظت اخلاق
 نفسانیه و قوای عقلیه خود چشم پوشد و در تعدیل و تقویم و ادامه و تثبیت آنها بر ملائکه تساهل کند آن اخلاق و قوی اگر چه بدرجه قلی
 رسیده باشد رفته رفته روی باضلال آورده تا آنکه بلغم معدوم و نابود خواهد گردید و آن است نه تنها از سعادت و رفاهیت محروم خواهد
 شد بلکه در اندک زمانه از واثره انسانیت بیرون شد و حیوانات وحشیه طعم خواهد گردید -
 پس بر استی را باید علی الدوام از برای هیانت اخلاق و محافظت ملکات و راه منافی بسوی سعادت منجی از غفلت و صاشی از مبطوط
 سالفی بسوی فضائل و قانندی بجانب کمالات و مانعی از زواجل و زاجری از نقائص امری به معروف و ناهمی از منکر بود باشد -
 و چون بسیار بصیرت سیر نمائیم و بمیزان عقل بسنجیم هیچ چیز را درین زمان نمی بینیم که متصف بجمع این اوصاف و دارای
 یکی این مزایا بوده باشد مگر جراند و اخبار نامها که یومیه - زیرا که بر صفت و حرفه از موضوعیت خاص و یا عامیکه از سود تصرف ابدان
 بمنزله خاص گردیده است و صاحب آن در او مستغرق شده چشم از مشارکین خویش در عالم مدنیته پوشیده از سود و زیان و تقدم و
 تاخر آنها غفلت و زریه است بلکه ضرورت معیشت او را در غالب اوقات از آفتان صنعت خویش باز داشته است -
 اما اخبار آن لیکان صنعت است که موضوع آن عموم احوال و اخلاق ام و غایتش اصلاح استخوان است خویش و جلب سعادت
 و رفاهیت منیت از برای آن بلکه از برای جمیع ام می باشد - (۱) از آنست که جریده (اخبار نامه) مسالقت مینماید در شرح
 ارباب فضائل اولاً از برای محرمت حقه که جزای صاحب فضیلت است و ثانیاً از برای حث دیگران بر اکتساب فضائل - (۲) و مبادرت
 میکند بر ذکر زواجل و عیبه ضررهای آنها مستعدی است بجهت کج صاحب ذلیله و زجر سائرناس از ذکر کتاب مثل آن - (۳) منافع اخلاق
 جمیل را با دل و اضطرار و بیانات شافی بجهت عوام از ان فائده گیرد و خواص نیز بجهت بهره نماند بر روز در اعمره خود او مینماید و مسکو
 صفات خسیسه و نیر را و مضرات آنها در عالم انساب عبارات دل پذیر شرح و بسط میدهد (۴) فوائد علوم را از برای عموم چنان بیان
 میکند که هر کسی یقین حاصل میشود که سعادت بر امتی و رفاهیت و عزت آن علوم حقه و معارف حقیقیه بوده است نه بغیر آنها و خسارت
 و زیان محمل بطوریکه تقریر مینماید که هر جاهل غبی اعتراف میکند که هر بلویه و مصیبت و گزندگی که او را رسیده است از شامت محمل بود
 است - (۵) درجات شرف علوم را با اندازه منافع آنها در عالم انسانی تعیین مینماید و مقدار لوازم هر یک را مدلل و مبهرین
 میسازد تا آنکه نادانان بجهت فائده زبیده صرف عمر گران بهار آنکند و از فائده جلیله نیکه اد استتغال بعلم دیگر حاصل
 میشود محروم گردد - (۶) و وجوب صنایع را که نتایج علوم است در عالم مدنیته تثبیت و بر عدم حصول رفاهیت و سعادت
 بدون ترقی در صناعات اقامه بر این قاطعه میکند (۷) و معارف ضروریکه بر انسان را از برای صدق اسم انسان
 برود استنش واجب لازم است چه اوکیات جغرافیه و چه مبادی طبیعیات و چه انموذج فلکیات و چه حوادث جوئی و چه لوازم
 زراعت و چه مستغنیات حرف و چه ضروریات طبیعه و چه ترتیب منزل و چه تطهیر بلاد و چه تربیت اولاد بر نوعیکه عوام الناس
 از ان بهره ور شوند ذکر میکند - (۸) تمدید انسان و شرح فضیلت انسانیت را نموده پس از ان اغنیاء و ارباب گنجه را

این امور که بواعث حقیقیه نیک نیتی است سعادت مطلقه دست خواهد داد و الا در مومات شقاوت بختی و محض بای اتعاب و رنجها
 و اوایهای بلایا و مصائب رافتاد و بخت ذائل و آداب ناستوده و افکار خسیسه ای که از آنها استحصال نموده است از سعادت
 بالکلیه محروم میگردد - و چون بحوال پدران و مادران نظر اندازیم ظاهر میشود که آنها غالباً از خود چیزی ندانسته اند بلکه هر چه در پیش
 بوده است از نیکی و بدی و استقامت و اعوجاج همه بیخ ارث و ودیعه بوده است و علقاب این سلسله در آخر بلایا و دانشندان
 و پیشوایان آنها منتی خواهد گردید - لهذا اگر ما ذره بین بصیرت و بینائی را بر دیده عقل نهاده از خبایای عقول هر امتی از ایم
 و از زوایای نفوس قومی از اقوام و از مکامن عادات هر عشره که از عشا تقنینش نمایم بغیر از افکار علما و اخلاق نشینند
 و سیرت پیشوایان آنها هیچ چیز دیگر چیزی نبوده باشد چه بزرگ در ایشان نخواهیم دید - پس فی الحقیقه سائق و قائد و روح حیات
 و محرک و لاب هر امتی از امم علما و پیشوایان آن امت میباشد و علمای آن قوم را اگر افکار عالیه و نفوس مهنده و عادات جمیله
 بوده باشد بهمت مجموعه ایشان را آنافا نامند و از دیاد و صحبت و نصارت تازه دست خواهد داد و هگی آحاد آن نخوت و شتم و عزت
 فتنه و سلامت طویه و اتحاد کلمه و محبت تامه و بصیرت و بینائی متصف خواهند گردید و چون مجموع این امور آنها را حاصل گردد
 بجهت برتری بر مدارج نیکبختی ارتقا نموده غنا و ثروت و امنیت و راحت و علو شان دنیوی را استحصال خواهند نمود و بسعادت
 ابدیه فائز خواهند گشت - و اگر پیشوایان آن قوم خود را عالم نامیده در واقع و نفس الامر از علم حصه ای و از افکار عالیه بهره
 نداشته باشند و یا اخلاق و عادات خود را تمذیب و تعدیل نکرده باشند البته پیران ایشان بجاه ضلالت افتاده آن
 امت را فقر و فاقه و شقاوت و نفاق و اگر رفته رفته رفته اجزای آنکه عبارت از آحاد امت بوده باشد روی بتلاشی آورد و بکار
 متغفل و نابود خواهد گردید - و چون تاثرات پیشوایان در امم و عظم شان علماء کالمین و مضار و مفسد ناقصین عالم تمام
 روشن گردید پس بیدارانت گشت در شرف و قوت و ضعف معلولات چه در عالم کبیر و چه در عوالم صغیره و چه در افعال نصیای
 انسان جز بطل آنهاست و در هیچ عالمی از عوالم ممکن نیست که خسیسی علت شریف و یا خود ضعیفی علت قوی گردد و چه
 و در اعمال انسانی هیچ عملی اشرف و اقوی از اعمال فکر در طرق سعادت و استعمال نظر در وقایع علوم حق و معارف صد
 نمیباشد - سودجه اشرف بودنش به آنچه گفته ظاهر شد و اما اقوی بودنش از جمیع اعمال بحجت آنست که دشواری و ثقل هر صنایع
 از صناعات و گران و تعب بر حرفه ای از حرف بر عضو مخصوص مباحثه میباشد و سایر اعضا و جوارح را در این استعمال
 بدان صناعت نوعی راحت آرامی حاصل است - و بار دیگرانی اعمال فکر در علوم بر مجموع عصبی و دماغ میباشد و چون مجموع عصبی با
 کفالت و صنعت پدید آید بهیچ اعضا و جوارح را ناتوانی و سستی و خشکی فرا خواهد گرفت و لهذا باید که علت آن در نهایت شرف و قوت بود
 تا آنکه او در عالم وجود در آید و صورت هستی پذیرد - پس مجرد احتیاج طبقه ارباب صناعت فکریه در عالم لغاوی و توانزه باعمال سایر طبقات
 انسان موجب علت صناعت آن طبقه نخواهد شد چنانچه نفس آن احتیاج در سایر طبقات علت و باعث اعمال و حرف میشود بحجت آنکه اولاً
 خود احتیاج باعمال سایر طبقات آتفا نمیکند مگر عملی را که متبادل سایر اعمال بوده باشد در شرف و قوت و صعوبت و دشواری چونکه مقصود
 در این صنف است و سبب آن خواهد بود و اما اشرف صناعت فکریه و دشواری آنرا بیان کردیم و تا اینجا احتیاجاً این طبقه باعمال طبقات دیگر فی حد ذاتها بسیار است
 زیرا آنکه غالب احتیاجات در معیشت زینت و ملاس و زخرف و مسکن و تانق در ماکل و توغیل و شهوات است و ارباب این طبقه
 را سوه عقل از لذات و ابعاج شوم و مسکن خرفه منزه است و اعمال آنرا استعمال مجموع عصبی و تورا سایر اعضا و جوارح آنها گردیده ایشان از تانق و ماکل و توغیل شهوات محروم نموده است

این امور که بواعث حقیقیه نیک نیتی است سعادت مطلقه دست خواهد داد و الا در مومات شقاوت بختی و محض بای اتعاب و رنجها و اوایهای بلایا و مصائب رافتاد و بخت ذائل و آداب ناستوده و افکار خسیسه ای که از آنها استحصال نموده است از سعادت بالکلیه محروم میگردد - و چون بحوال پدران و مادران نظر اندازیم ظاهر میشود که آنها غالباً از خود چیزی ندانسته اند بلکه هر چه در پیش بوده است از نیکی و بدی و استقامت و اعوجاج همه بیخ ارث و ودیعه بوده است و علقاب این سلسله در آخر بلایا و دانشندان و پیشوایان آنها منتی خواهد گردید - لهذا اگر ما ذره بین بصیرت و بینائی را بر دیده عقل نهاده از خبایای عقول هر امتی از ایم و از زوایای نفوس قومی از اقوام و از مکامن عادات هر عشره که از عشا تقنینش نمایم بغیر از افکار علما و اخلاق نشینند و سیرت پیشوایان آنها هیچ چیز دیگر چیزی نبوده باشد چه بزرگ در ایشان نخواهیم دید - پس فی الحقیقه سائق و قائد و روح حیات و محرک و لاب هر امتی از امم علما و پیشوایان آن امت میباشد و علمای آن قوم را اگر افکار عالیه و نفوس مهنده و عادات جمیله بوده باشد بهمت مجموعه ایشان را آنافا نامند و از دیاد و صحبت و نصارت تازه دست خواهد داد و هگی آحاد آن نخوت و شتم و عزت فتنه و سلامت طویه و اتحاد کلمه و محبت تامه و بصیرت و بینائی متصف خواهند گردید و چون مجموع این امور آنها را حاصل گردد بجهت برتری بر مدارج نیکبختی ارتقا نموده غنا و ثروت و امنیت و راحت و علو شان دنیوی را استحصال خواهند نمود و بسعادت ابدیه فائز خواهند گشت - و اگر پیشوایان آن قوم خود را عالم نامیده در واقع و نفس الامر از علم حصه ای و از افکار عالیه بهره نداشته باشند و یا اخلاق و عادات خود را تمذیب و تعدیل نکرده باشند البته پیران ایشان بجاه ضلالت افتاده آن امت را فقر و فاقه و شقاوت و نفاق و اگر رفته رفته رفته اجزای آنکه عبارت از آحاد امت بوده باشد روی بتلاشی آورد و بکار متغفل و نابود خواهد گردید - و چون تاثرات پیشوایان در امم و عظم شان علماء کالمین و مضار و مفسد ناقصین عالم تمام روشن گردید پس بیدارانت گشت در شرف و قوت و ضعف معلولات چه در عالم کبیر و چه در عوالم صغیره و چه در افعال نصیای انسان جز بطل آنهاست و در هیچ عالمی از عوالم ممکن نیست که خسیسی علت شریف و یا خود ضعیفی علت قوی گردد و چه و در اعمال انسانی هیچ عملی اشرف و اقوی از اعمال فکر در طرق سعادت و استعمال نظر در وقایع علوم حق و معارف صد نمیباشد - سودجه اشرف بودنش به آنچه گفته ظاهر شد و اما اقوی بودنش از جمیع اعمال بحجت آنست که دشواری و ثقل هر صنایع از صناعات و گران و تعب بر حرفه ای از حرف بر عضو مخصوص مباحثه میباشد و سایر اعضا و جوارح را در این استعمال بدان صناعت نوعی راحت آرامی حاصل است - و بار دیگرانی اعمال فکر در علوم بر مجموع عصبی و دماغ میباشد و چون مجموع عصبی با کفالت و صنعت پدید آید بهیچ اعضا و جوارح را ناتوانی و سستی و خشکی فرا خواهد گرفت و لهذا باید که علت آن در نهایت شرف و قوت بود تا آنکه او در عالم وجود در آید و صورت هستی پذیرد - پس مجرد احتیاج طبقه ارباب صناعت فکریه در عالم لغاوی و توانزه باعمال سایر طبقات انسان موجب علت صناعت آن طبقه نخواهد شد چنانچه نفس آن احتیاج در سایر طبقات علت و باعث اعمال و حرف میشود بحجت آنکه اولاً خود احتیاج باعمال سایر طبقات آتفا نمیکند مگر عملی را که متبادل سایر اعمال بوده باشد در شرف و قوت و صعوبت و دشواری چونکه مقصود در این صنف است و سبب آن خواهد بود و اما اشرف صناعت فکریه و دشواری آنرا بیان کردیم و تا اینجا احتیاجاً این طبقه باعمال طبقات دیگر فی حد ذاتها بسیار است زیرا آنکه غالب احتیاجات در معیشت زینت و ملاس و زخرف و مسکن و تانق در ماکل و توغیل و شهوات است و ارباب این طبقه را سوه عقل از لذات و ابعاج شوم و مسکن خرفه منزه است و اعمال آنرا استعمال مجموع عصبی و تورا سایر اعضا و جوارح آنها گردیده ایشان از تانق و ماکل و توغیل شهوات محروم نموده است

خصه و شاکه این جماعت علی‌الرد و علم هر بایه کثرت ذات را که مشبوهیه و جوانی بوده باشد در راه طلب علوم و معارف صرف نماید پس
 واجب شد که سببی فعال و باعث دیگرے مؤثر با احتیاج این گروه منضم شود تا آنکه این مجموع علت صناعت فکر به تواند شد -
 و چون اعمال بدنیه و افعال نفسانی انسان استقامت شود هیچ عمل فعال و هیچ فعلی مؤثر در آنها یافت نمیشود که ضمیمه احتیاج آنفریه شده
 متر علت تمامه اعمال فکریه گردد و بدین آن جماعت را بر تحمل بار گران و حمل ثقیل این صناعت مگر محبت حق و اعتراف بشرف علم قبول
 و توفیر و تعظیم و تقییم اسباب آن چنانچه شاید و باید و تجربه نیز بر حقیقت این استنباط دلالت میکند زیرا آنکه مشاهده میکنیم که کثرت علوم
 و معارف و توفیر علماء و فضلاء و بسیاری مؤلفات و مصنفات در ممالک با اندازه شرف منزلت و عظم مقدار اهل علم است در نزد اهل
 آن ممالک حتی در بعضی بلاد چون شرف خداوندان معارف بدرجه رسیده است که هیچ شرف و عزتے بدان پایه نتواند رسید و
 مراتب پیش آن مرتبه جلبله است و حقیر گردیده است علم را چنان معبود و عروجی حاصل شده است که پس ماندگان عالم انسانی بنظر آن رصده
 خیال هم ادنی پایه او را دیدن نتوانند و تالیفات و تصنیفات آنقدر بسیار گردیده که نادانان حساب شماره آنها را هم ندانند - چون
 ظاهر شد که اعتراف آحاد امت بشرف منزلت عالم موجب حصول علوم نفع است و حصول علوم حقه علت وجود سعادت مطلقه است
 اکنون با نیز ارتساف و اندوه میتوان گفت که سبب فقر و فاقه و مسکنت ذل و بدبختی اهل مشرق زمین ازان است که آنها هیچ وجه
 مقدار علم و عالم را نمیدانند و شرف منزلت دانشمندان را نمیشناسند و خداوندان معارف را توفیر و تعظیم نمیکند و چنان حال
 میکنند که علم صناعت فضول و زائد و پیشیه است بیفائلی و بی شکر و کار و حرفه بیکار است لذا عدو علماء در آنها القدر کرده است
 که با کثرت شمار توان کرد و این را ندانستند که جمیع سعادت آباء و اجداد ایشان بلکه جمیع سعادتیکه در عالم یافت شده است همه
 نتیجه علم و معرفت بوده است - و این را ادراک نکردند که آنها سزاوارتر از تعظیم علم و عالم از دیگران اوگلا از برای اینکه بعضی
 را بطیب احتیاج بیشتر است از صحیح المزاج و ایشان بالبداهه بگلی مبتلا میشوند بمرض مسکنت و ذلت و این بیماری را شبیه
 بجز عالم عارف کی خواهد یافت شد و ثانیاً چون نظر کنیم بر اهل مشرق می بینیم که جل آنها از اولاد علما و حکما و عرفا و فضلاء و
 انبیاء کرام و رسل عظام میباشد پس آنها احتقد تجرید و تکبریم و رثه آباء خویشین از دیگران که اجداد ایشان بگلی وحشی و بربری
 (یعنی جنگلی) بوده اند و اگر اهل مشرق زمین ازین خواب غفلت بیدار نشوند و ببحث اصلاح شان خویش و خلاصی از بیماری
 ذل و بچاگی بتعظیم دانشمندان نکوشند البته آنها رفته رفته استیجاب بالبداهه مضمحل و نابود خواهند گردید و شرف آباء و اجداد خود را
 بچار و ننگ مبدل خواهند ساخت - و عجیب آنست که این بچاران بچاگی بجای احترام اطباءی خود که علما بوده باشند سعی میکنند
 در توفیر اغنیاء و نجلاء و کوشش نمایند در تعظیم اولاد ظالمان و بکاران و جود بلینج بجای آورند و تکبریم آنان که عظام بالیه مختال و
 مختالیر ابر و دوش گرفته باشند و منافذ ازینکه آنها ثروت را احققان الدم متمسک و راحت را صدراع دائمی و سعادت را داده
 عقاق میباشند افسوس هزار افسوس ازین روش و ازین پیش و ازین دانش - و باید دانست که مر او از عالم آن عالم است
 که معارف آن گمراهان طریق سعادت را هادی و رهنما باشد - و دانشش در تمام راهات و زندگانی تازه عطا کند و سخنان
 بچاران ذل و مسکنت را شفا بخشد - و عباراتش چون مقاطع ایز استیلاستیه است را جمع کند و کلماتش صیقل دهد و لغزش
 را از کدورات بواحد شفا که عبارت از اخلاق رذیله بوده باشد و غمزش تا بان اقبالی و درخشان خویشیدری باشد که چون طلوع کند
 از مشرق عقل آن عالم نور و ضیائش بر ساحت نفوس جمیع است بنام بگلی آفتابینو و بنیاد کند تا هر یکی منافع و منار و مصالح و
 مفاسد خود را بداند و سعادت و ابرین را از روی بصیرت استحصا کند - نه آن غایب و غلط کند و شتابانک او را

۱۵ درین
 اصدی ۱۱
 علم کلام
 علم فقه
 علم طب
 علم ریاضیات
 علم نجوم
 علم کیمیا
 علم فلسفه
 علم تاریخ
 علم جغرافیه
 علم لغت
 علم ادب
 علم شعر
 علم مکتب

موجب هلاک شخص و یا تباہی هیئت اجتماعی و یا صیقل در معیشت و زندگی خواهد شد چنانچه قوه شکر و هیبت سیعی میل و خواہش آن کل و مشارکت منکر باعث جلب بدل یا تکلیف موجب تولد و تامل است و بدون این قوه شریفه این نوع رایا پدیدار ممکن نباشد. و لکن چون بسبب سوء تصرف بسبب حد فکرم و شکره برسد مستلزم فساد مزاج و حصول امراض و در غالب اوقات باعث هلاکت خواهد گردید و بلا ریب اصحاب شکره و علمه همیشه بخوبی دیگری تعدی می نمایند و آرزوی قضای مشورت خود انواع مکرر و حیل نامند و عمارت خواهند بود و اگر از اصحاب اقتدار بوده باشند چهار از روی قهر و غلبه حقوق ضعیفان و زیر دستا نرا تصرف خواهند کرد. و البته چون این صفت کثرت و علمه عمومی شود موجب فساد و هیبت اجتماعی خواهد شد. میل حیات و حب زندگی مقتضی نیاز تصور و عمارت و داعی بر آشتی دادن و قصبات و قری که زینت زبور عالم انسانیت میباشد و جمیع صنایع جمیل و بدائع انیقه و معرفت مافیه بواسطه همین میل بطور کسبیده است. و این میل و محبت حیات است که انسان را برین دشت که از خواص معاون و نباتات و حیوانات بحث کنند و آثار ازمان و فضول را دریافت نمایند و طبایع اراضی و اهوریه را بفهمند و حرکات کواکب و بعد آنها را استنباط کنند. پس در این میل بقاریع انسانی متعذر خواهد بود و کی چون حب حیات کبد از اطرا رسد در بعضی اوقات مستوجب هلاکت خواهد گردید چنانچه لشکریان رو باه دل بخت فرطت زندگانی از میدان حرب گریخته که جانی بسلاست برند این امر موجب جرات و اقبال دشمنان شده آنها را بزودترین وقتی بودی هلاکت میرساند و در بعضی اوقات مستلزم این میشود که مسفر طین در محبت حیات و مسکنت و عبودیت مبتلا گردند و باغایت پریشان حالی و فقر و فاقه طوق اسیری برگردن نهند و این در آن وقت نیست که اسباب گران جانی و محبت زندگانی از قوم و وطن خود با وقایع ننگند.

موجب هلاک شخص و یا تباہی هیئت اجتماعی و یا صیقل در معیشت و زندگی خواهد شد چنانچه قوه شکر و هیبت سیعی میل و خواہش آن کل و مشارکت منکر باعث جلب بدل یا تکلیف موجب تولد و تامل است و بدون این قوه شریفه این نوع رایا پدیدار ممکن نباشد. و لکن چون بسبب سوء تصرف بسبب حد فکرم و شکره برسد مستلزم فساد مزاج و حصول امراض و در غالب اوقات باعث هلاکت خواهد گردید و بلا ریب اصحاب شکره و علمه همیشه بخوبی دیگری تعدی می نمایند و آرزوی قضای مشورت خود انواع مکرر و حیل نامند و عمارت خواهند بود و اگر از اصحاب اقتدار بوده باشند چهار از روی قهر و غلبه حقوق ضعیفان و زیر دستا نرا تصرف خواهند کرد. و البته چون این صفت کثرت و علمه عمومی شود موجب فساد و هیبت اجتماعی خواهد شد. میل حیات و حب زندگی مقتضی نیاز تصور و عمارت و داعی بر آشتی دادن و قصبات و قری که زینت زبور عالم انسانیت میباشد و جمیع صنایع جمیل و بدائع انیقه و معرفت مافیه بواسطه همین میل بطور کسبیده است. و این میل و محبت حیات است که انسان را برین دشت که از خواص معاون و نباتات و حیوانات بحث کنند و آثار ازمان و فضول را دریافت نمایند و طبایع اراضی و اهوریه را بفهمند و حرکات کواکب و بعد آنها را استنباط کنند. پس در این میل بقاریع انسانی متعذر خواهد بود و کی چون حب حیات کبد از اطرا رسد در بعضی اوقات مستوجب هلاکت خواهد گردید چنانچه لشکریان رو باه دل بخت فرطت زندگانی از میدان حرب گریخته که جانی بسلاست برند این امر موجب جرات و اقبال دشمنان شده آنها را بزودترین وقتی بودی هلاکت میرساند و در بعضی اوقات مستلزم این میشود که مسفر طین در محبت حیات و مسکنت و عبودیت مبتلا گردند و باغایت پریشان حالی و فقر و فاقه طوق اسیری برگردن نهند و این در آن وقت نیست که اسباب گران جانی و محبت زندگانی از قوم و وطن خود با وقایع ننگند.

محبت ذات موجب آنست که انسان در حصول منافع خویش متن بکوشد و بقدر طاقت خود اسباب راحت و رفاهیت زندگانی را کتساب نماید و خود را بر یک شریفه و مراتب عالیہ برساند. ولی اگر محبت ذات از حد تجاوز کند باعث آن خواهد شد که صاحب آن صفت منافع خود را بواسطه ضرر دیگران بدست آورد و حقوق عباد الله را باطلها خود ابطال کند. و البته اگر متصفین بدین صفت بسیار شوند امتیاز مرفوع شده سلسله انتظام هیئت اجتماعی منقطع خواهد گردید. میل برتری و طلب تفوق در کمالات صورتیه و مصنوعیه بر دیگران انسان را بر جد و اجتهاد دعوت میکند و بدان سعادت و نیکی و دو جهان حاصل میشود. و بدون این میل برگز کمالات انسانیه بطور خود خواهد پیوست و انحرافات عجیب و فنون غریبه لباس هستی خواهد پوشید و مزایا جلید انسانیه و توانای عظیمه ایکه در بشر و دلیه گذاشته شده است بنبذد و شهود جلوه خواهد کرد بلکه اگر این میل نباشد انسان با اول درجه حیوانیت مانده از عقل و ادراک خود با بهره نماند و نخواهد گرفت. پس این صفت محرک است بسبب اسباب نیکی اگر در تدرار باب عقول ناقصه بکبر مغر نشود و اصحاب نفوس خسیه از اجدد بدل سازند. و اگر بسبب حد تکبر برسد اول معنده که بر و مرتب میشود و قوت حرکت انسانیت بسوی معالی زیرا آنکه اگر شخص را معلوم شود که مزایا و فضائل بشریه را پایانی نیست و کمالات و ترقیات انسانیه راهی نه هیچ وقت اورا بسبب فضائل و کمالات و غنی و ثروت و قوه و قلبه خود تکبر حاصل خواهد شد پس تکبر انسان را در وقتی حاصل میشود که گمان کمال و تمامی در خود نماید و این عین و عین و سکون است و دوم تباہی ایکه از و بطور میرسد قطره و ابط عالم انسانی و دهم ارکان قوم انسانیت است بجهت آنکه روابط انسانها با یکدیگر و قوام انسانیت ایشان عبارتست از افاده و استفاده و تعاون و توازن و مجاملت با یکدیگر و چون صفت تکبر در کسی میگذرد از جمیع این امور دوری گزیده از معاشرت و معارفه دیگران کنار و خواصت گرفت و درین صورت وجود او در عالم انسانی نماند.

و به تدریج و کمال خود خواهد بود و اگر این صنعت عمومی شود لا محاله روابط انسانی منقطع و ارکان توأم انسانیت منهدم خواهد
 گردید. و اگر این صفت مجسمه شجر شود بلا ریب هرگونه شر و فساد را منجمد شده باعث تباهی بیست اجتماعیه خواهد شد و طرق و ضلالت
 و مسالک مزایا کند را بر روی طالبان مسدود خواهد نمود زیرا آنکه حسود چون در خود قوه مبارات و یاری تجارت با خداوندان
 و ارباب کمالات نمی بیند در از آن لغت این اظهار نقائص آن و فساد اعمال دیگران میگرداند و گونه گونه مفاسد از سگان دنی
 الهیته در بیست اجتماعیه ظهور میسر.

حب صفت و میل و خواهش نام آوری موجب آنست که هر انسانی غایت سعی و نهایت جتد اجتماع خود را در منافع عمومیته بکار برد
 و این صفت دعوت میکند افراد بشر را بر نیکی صرف فکر نموده از برای فائده خلق علوم نافعه و صناعات عجیبه اختراع کنند چونکه
 نیکوئی بفراد صفت عموم قیاب نخواهد شد و این خواهش نام آوریست که از برای نسیان نشان را بر ارباب غریب و آسان میکند. و این صفت است که نفوس
 از شرارت با و تقدیمها و ظلمها منع میکند. و همه این کتب نافعه و موافقات مفیده و اختراعات عزیزه و اشعار رالقه و آداب
 فاضله آثار همین خواهش نام آوریست. اما نباید این میل را بسبب سوء استعمال بجائی رسانید که نفس انسانی را راضی شود بدین
 از راههای حیل و دگر و دروغ دریاکاری استحصالی است و اکتساب نیکوئی نماید بی آنکه حقیقه تفعلی که قابل نام آوریست
 از سر زده باشد مثل اینکه از برای نام آوری موافقات و اشعار و افکار صنایع و اختراعات دیگران را بخود نسبت بدد زیرا آنکه
 اولاً این گونه نام آوری را به چه لذت و مسترتی در نفوس نخواهد بود بلکه بجز الفعالات و القباضات نفسانیته اثر دیگری نخواهد
 و تاخیراً اگر استحصالی این نوع صفت و نام آوری در امتی عمومی شود البته نفوس از حرکت بسوی معالی و اکتساب فضائل باز خواهد
 ایستاد و اما نفوس آنکه بدین گونه اکتساب نام آوری کرده اند بجهت آنکه دیگر ایشان داعی و مقتضی باقی نخواهد ماند و اما نفوس
 آن اشخاصیکه بنور مشهور نام نکی نشده اند بواسطه آنکه چون ایشانرا معلوم شود که حسن صفت از طریق حیل و دگر دریاکاری
 نیز حاصل میشود بلا شک نفوس ایشان از محمل سنج و تیب مسالک نام آوری حقیقی سر باز زده طریق آسپیل یعنی راه حیل و دگر دریاکاری
 را خواهند چوید. میل ستایش ارباب کمال و خدمت عموم افراد انسان و خیر خواهان عالم و خواهش زود نکویش شرار و غلغل انداز
 بیست اجتماعیه سون بنیاید انسان مجبول بر طلب مدایح و البوسه کمالات و تحریف میکند بشر مفسور بر حسب ستایش را بر کمال
 اطلاق در جز مینماید مردم را از مهبوط و منع میکنند از انحطاط و ارتکاب افعال رذلیه. و چون افراد بشر را معلوم است که میل
 اختیار و خواهش کوهش اشترار مرکز است در نفوس انسانی پس این میل و این خواهش بزرگترین باعثی خواهد بود از برای نیکو مردم
 منافع عمومیته را بر منفعت شخصیته ترجیح دهند و از شرارت و بدخواهی نوع بشر دوری گزینند. و بلا شک اگر مدح و ذم نمی شد در حق
 انسان بسوسه فضائل بظاهراً حاصل میشد و در جهت آن فتور روس میداد و عملش عالی از قصد و نیگشت پس مدح و ذم هر چه
 کردون ترقیات انسانت و بدون این دو امر کمال و اعتدال از برای او حاصل نخواهد شد و لکن نباید ستایش کننده او را طرد کرد
 ستایش خود باید بر جمله تعلق برساند که مدح را ضرور و از اکتناه احوال خویش کور سازد. و اگر تعلق در فوسه مشیوخ یا بد بلاجه
 فساد اطلاق که بنیاد کن بدینست است آن قوم را از او خواهد گرفت زیرا آنکه چون شملقین فضیلت حقیره ایرا چون کوی در نظر
 آن فضیلت جلوه دهند و معائب آنرا لباس فضائل پوشانند البته آن شخص در نفس خود اشتباه کرده دیگر در اصلاح آن نخواهد
 کوشید و این سبب آن میشود که رفته رفته فساد اطلاق بر او غلبه کند و چون با هر کسی این طریق را بپایند فساد عمومی خواهد شد.

این صفت است که نفوس را بر نیکی صرف فکر نموده از برای فائده خلق علوم نافعه و صناعات عجیبه اختراع کنند چونکه نیکوئی بفراد صفت عموم قیاب نخواهد شد و این خواهش نام آوریست که از برای نسیان نشان را بر ارباب غریب و آسان میکند. و این صفت است که نفوس از شرارت با و تقدیمها و ظلمها منع میکند. و همه این کتب نافعه و موافقات مفیده و اختراعات عزیزه و اشعار رالقه و آداب فاضله آثار همین خواهش نام آوریست. اما نباید این میل را بسبب سوء استعمال بجائی رسانید که نفس انسانی را راضی شود بدین از راههای حیل و دگر و دروغ دریاکاری استحصالی است و اکتساب نیکوئی نماید بی آنکه حقیقه تفعلی که قابل نام آوریست از سر زده باشد مثل اینکه از برای نام آوری موافقات و اشعار و افکار صنایع و اختراعات دیگران را بخود نسبت بدد زیرا آنکه اولاً این گونه نام آوری را به چه لذت و مسترتی در نفوس نخواهد بود بلکه بجز الفعالات و القباضات نفسانیته اثر دیگری نخواهد و تاخیراً اگر استحصالی این نوع صفت و نام آوری در امتی عمومی شود البته نفوس از حرکت بسوی معالی و اکتساب فضائل باز خواهد ایستاد و اما نفوس آنکه بدین گونه اکتساب نام آوری کرده اند بجهت آنکه دیگر ایشان داعی و مقتضی باقی نخواهد ماند و اما نفوس آن اشخاصیکه بنور مشهور نام نکی نشده اند بواسطه آنکه چون ایشانرا معلوم شود که حسن صفت از طریق حیل و دگر دریاکاری نیز حاصل میشود بلا شک نفوس ایشان از محمل سنج و تیب مسالک نام آوری حقیقی سر باز زده طریق آسپیل یعنی راه حیل و دگر دریاکاری را خواهند چوید. میل ستایش ارباب کمال و خدمت عموم افراد انسان و خیر خواهان عالم و خواهش زود نکویش شرار و غلغل انداز بیست اجتماعیه سون بنیاید انسان مجبول بر طلب مدایح و البوسه کمالات و تحریف میکند بشر مفسور بر حسب ستایش را بر کمال اطلاق در جز مینماید مردم را از مهبوط و منع میکنند از انحطاط و ارتکاب افعال رذلیه. و چون افراد بشر را معلوم است که میل اختیار و خواهش کوهش اشترار مرکز است در نفوس انسانی پس این میل و این خواهش بزرگترین باعثی خواهد بود از برای نیکو مردم منافع عمومیته را بر منفعت شخصیته ترجیح دهند و از شرارت و بدخواهی نوع بشر دوری گزینند. و بلا شک اگر مدح و ذم نمی شد در حق انسان بسوسه فضائل بظاهراً حاصل میشد و در جهت آن فتور روس میداد و عملش عالی از قصد و نیگشت پس مدح و ذم هر چه کردون ترقیات انسانت و بدون این دو امر کمال و اعتدال از برای او حاصل نخواهد شد و لکن نباید ستایش کننده او را طرد کرد ستایش خود باید بر جمله تعلق برساند که مدح را ضرور و از اکتناه احوال خویش کور سازد. و اگر تعلق در فوسه مشیوخ یا بد بلاجه فساد اطلاق که بنیاد کن بدینست است آن قوم را از او خواهد گرفت زیرا آنکه چون شملقین فضیلت حقیره ایرا چون کوی در نظر آن فضیلت جلوه دهند و معائب آنرا لباس فضائل پوشانند البته آن شخص در نفس خود اشتباه کرده دیگر در اصلاح آن نخواهد کوشید و این سبب آن میشود که رفته رفته فساد اطلاق بر او غلبه کند و چون با هر کسی این طریق را بپایند فساد عمومی خواهد شد.

شرف جماعات کثیره را متضمن میگردد و بصیانت حقوق عمومی دعوت میکند و بر حمایت وطن و مدافعه از شرف دین بر سایر کفر
 اولی نباید این میل مقدس را بسبب سوء استعمال تجدی رسانید که باعث الت و تقاطیت مضاده شود و موجب ابطال حقوق و با
 جور و تعدی بر دیگران گردد و با آنکه سبب خردی بجای عدل و تها بیفایده شود چونکه دل از براس این خلق نشده است که عدل
 که در بیت الضعیفه بوده باشد - و چون کلام بد بخار سید میخوام با نیز از تاسف بگویم که مسلمانان هندوستان میل حمایت دین
 یعنی تعصب مبنی را بسیار بیخ بد بکار برده اند زیرا آنکه ایشان تعصب را بسبب استعمال تجدی رسانیده اند که موجب نقص علوم
 و معارف و سبب تنفر از صنایع و بدالع گردیده است و چنان گمان کرده اند که آنچه منسوب بخالفین دیانت اسلامی بوده باشد
 باید از روی تعصب مبنی آنرا کرده و مبغوض داشت اگر علوم و فنون بوده باشد و حال آنکه از روی تعصب مبنی بر ایشان
 واجب چنان بود که هر جا فضیلتی و کمالی و علمی و معرفتی ببینید خود را راجح و اولی دانسته در احتمال آن سعی با و کوششها
 بکار برند و نگذارند که مخالفین دیانت حق اسلامیه در فضیلتی از فضائل و در کمالی از کمالات بر ایشان سبقت گیرند و فوس
 بر او رافسوس ازین سوء استعمال تعصب مبنی که عاقبت آن بنیاهی و انحلال سخر خواهد شد و میترسم که سوء استعمال تعصب
 دینی مسلمانان هندو بجا می رسد که یکبارگی مسلمانان دست از حیات شسته زندگانی را ترک کنند بحجت آنکه مخالفین دیانت
 درین عالم زندگانی میکنند محول و کافران بالله العلی العظیم
 میل انتقاد آثار و اعمال ارباب صنایع و اصحاب اختراعات و حبه خرد گیری در تالیفات و تصنیفات و اخبار و خطب حکما و علما
 و فزادند انش و تبلیغ غریبه خویش است که تبلیغ کون افراد انسانی نهاده است و فاکتور این میل و ثمره این میل در ترقیات ازسی هزار پامری شغین و دانش
 هزار معلم و نویسنده است اگر این میل در افراد این نوع نمیشد تساهل و تسامح و اجمال و تهاون انسان در افراد گرفته محافل و قرائح و کیه ایشان
 از نظریه نقص و حقیقت نامی هیچ گاهی با وج کمالات و ذر و فضائل عروج و صعود نمیکرد و آثار عظیمه و نتایج جلیله خرد و دانش
 ایشان صورت بسته نمیکرفت و این صنایع بدلیج و حیرت انچه و علوم دقیقه بعالم شهود جلوه گزینش در و غالب قوای
 مقدسه انسان که مخازن اسرار و حکم الهیه است در نهانخانه کمون عاقل و باطل مانده بلا تشر و بیفایده میگردد پس این
 میل انتقاد و این خواہش خرد گیری دعوت میکند انسانها را بتحقیق و تدقیق و ایشانرا برین مباد که در صنایع و حرف و
 علوم و معارف تعمق و تدبیر نمایند و تساهل و تهاون نوزند - و بودن این میل در افراد بشریه برین دلالت میکند که کمالات
 انسانی را نهایت غیبت و قدرت بنی آدم را اندازه نمیباشد - و بر اثری که از انسان سرزند اگر چه در نهایت حسن
 غایت اقلان و احکام بوده باشد باز نظر بقوای فعاله نمیکرد و گذارنده شده است غالی از نقص و عیب نامی نخواهد بود - و سوء
 استعمال این میل نیست که دارای آن بواسطه حسدیکه از آثار خست نفس است القدر خواہش انتقاد را قوت بدد و حبه خرد
 را بدان پایه رساند که از حرکت حرکت در غیب جوئی فرصت نظر بجا کشن او را دست یاب نکرود - و بغیر عیب و نقص چیز دیگر
 در آثار حسنه ارباب دانش و پیش بدیده غبار آلود حسدش نیاید - و اگر فساد این میل در قومی عمومی گردد البته فتور است
 آن قوم را فر گرفته افکار عالی و آثار عظیمه و کار های سرگ از ایشان ظهور نخواهد نمود - چونکه غایت قصوی و مطلب
 و محرک اول هر کس در ارتکاب اعمال شاقه چه بدنییه بوده باشد و چه فکریه طلب تمسین و احتمال محمدرت است از دیگران -
 و اگر مرج و ثنا و تحسین دستایش در اعمال و افعال زائل شده بغیر از تشنیع و تقبیح اثر دیگر بر آثار انسانی مترتب نشود

این میل انتقاد و تحسین در قومی عمومی گردد البته فتور است
 آن قوم را فر گرفته افکار عالی و آثار عظیمه و کار های سرگ از ایشان ظهور نخواهد نمود - چونکه غایت قصوی و مطلب
 و محرک اول هر کس در ارتکاب اعمال شاقه چه بدنییه بوده باشد و چه فکریه طلب تمسین و احتمال محمدرت است از دیگران -
 و اگر مرج و ثنا و تحسین دستایش در اعمال و افعال زائل شده بغیر از تشنیع و تقبیح اثر دیگر بر آثار انسانی مترتب نشود

در آمدن ۱۱ - بنویسند ۱۲ - حاصل کردن ۱۳ - کلمه کشیدن ۱۴ - در آن زمان ۱۵ - دارنده ۱۶ - بازاری ۱۷ - مظهر ۱۸ - نظام داران ۱۹ - نظام داران ۲۰ - نظام داران

توای عقلیه لاسیله از حرکت باز خواهد ماند و قوای بدنیه را و سستی فر خواهد گرفت -

میل بقا اسم بعد از وفات و خواہش بپیداری نام پس مردن انسانا برین برمی انگیزند که آنچه در گذرشته شده داشت از قوت توانائی و طاقت همه را بلامتوان دیدن مستلزم در استحصال امر سترگی که فوق طاقت دیگران بوده باشد بکار برود و چون تکلیف بحالات حیات و حسب نام آوری در زندگانی برین میدارد که بقا نام را پس از مرگ چون نام آوری در حالت زندگانی از بقا و بقدر توهم امتداد مدت آن و بازدازه تنجیل لذت مساعی خود را بدو سستی در اکتساب اسباب آن بکار برود و بگوید این میل در انسان برین دلالت میکند که این نوع در بقا و کمال سعادت خود محتاج است با موری بسیار و ستوار و اکتساب بسیار شاق که برگز بر آنها قادر و توانا نخواهد شد مگر برین گونه سببی فعال و باعثی مؤثر که خواہش بقا نام بوده باشد پس از مرگ - و اگر میل بقا اسم در بعضی از نفوس کبیره ممکن نیست از کجا این اختراعات عمیبه و این صنایع غریبه و این علوم حکمیہ عالیہ و این فنون ریاضیہ و قیقه نیکه با غارن غادات سرسبارت و تجارت دارد این نوع را دست یاب میشود و این عالم جدید را که کسی بومی از آن بهره ورست از کجا استحصال میشود - و اگر کسی بنظر بصیرت غور کند بر ظاهر خواهد شد که ترقیات و تنزلات آدم بر حسب قوت و ضعف این میل است در احواد آنها - و سواد احتمال این میل نیست که شخصی بجواب چون (چنگیر خان) بسبب ریختن خون مایونما از نفوس مقدسه انسانیہ اسمی در عالم بگذارد و البته این گونه اسم گذاشتن همیشه بالنعنا و نفرینا مقرون خواهد بود - و یا آنکه بخواد چون آن احسن یونانی که در شب تو که اسکندر معبد شہرہ را آتش زد و ابقای نامی کند و اسم خود را تا ابد قرین خند با و تهنیه بای سامعین و قارئین نماید - و این نوع ابقا نام را البته هیچ گونه لذتی و مسرتی نه بوده باشد بکی ابقا نام را الوقت لذت خواهد بود که انسان مصدر امر سترگی گردد که در صنعت عموم خلق بوده باشد - و چنان گمان نشود که اشخاصیکه عاشقی بر عاشقیه فلانی نوشته اند و یا آنکه دیباچه آن عاشق را شرح کرده اند و یا آنکه در زاویه خاموشی نشسته در نزد مفکرین کسب شہرت نموده اند از جمله اصحاب نفوس کبیره نمی باشد که بذل جہد کمره نامهای خود را درین عالم باقی گذاشته اند - بکجا باید دانست که بقا نامهای این گونه اشخاص در لوح عالم مثل بقا نام (عبید زاکانی) و (ملاد و پیازہ) و مثل بقا اسم (امیر) مصر است - و انسان عاقل را شاید که باین گونه بقا نام خورسندگردد -

فلسفه وحدت جنسیت و تحقیق اتحاد لغت

لا سعاده الا بالجنسية ولا جنسية الا باللغة ولا لغة الا بالعلم ولا علم الا بالاجتهاد
طبقات ارباب الصناعات والخطط في الافاد والا استفادة
انسان واحد اگر کسی ملاحظه کند خواهد دید که آن انسان واحد عبارت است از عناصر کیهانی تأثیر هر یکی از آنها صنایع تأثیر دیگر است و مولف است از اعضاء و احوال و هیات هر واحدی از آنها مبانی و مخالف آخریست و روح حیات آن مختلفات را بصورت وحدانیہ در آورده و تأثیرات گونه گونه آنها را از برای استحصال مقصود و مقصد کل است بکار برده و هر یکی از آن متضاد را در اقسام هیات مجموع قرار داده و حرکات مختلفه آنها را بوحده نتیجه

سستی
کلیه
توانائی
طاقت
میل
بقا
اسم
بعد
از
وفات
خواہش
بپیداری
نام
پس
مردن
انسانا
برین
برمی
انگیزند
که
آنچه
در
گذرشته
شده
داشت
از
قوت
توانائی
و
طاقت
همه
را
بلامتوان
دیدن
مستلزم
در
استحصال
امر
سترگی
که
فوق
طاقت
دیگران
بوده
باشد
بکار
برود
و
چون
تکلیف
بحالات
حیات
و
حسب
نام
آوری
در
زندگانی
برین
میدارد
که
بقا
نام
را
پس
از
مرگ
چون
نام
آوری
در
حالت
زندگانی
از
بقا
و
بقدر
توهم
امتداد
مدت
آن
و
بازدازه
تنجیل
لذت
مساعی
خود
را
بدو
سستی
در
اکتساب
اسباب
آن
بکار
برود
و
بگوید
این
میل
در
انسان
برین
دلالت
میکند
که
این
نوع
در
بقا
و
کمال
سعادت
خود
محتاج
است
با
موری
بسیار
و
ستوار
و
اکتساب
بسیار
شاق
که
برگز
بر
آنها
قادر
و
توانا
نخواهد
شد
مگر
برین
گونه
سببی
فعال
و
باعثی
مؤثر
که
خواہش
بقا
نام
بوده
باشد
پس
از
مرگ
-
و
اگر
میل
بقا
اسم
در
بعضی
از
نفوس
کبیره
ممکن
نیست
از
کجا
این
اختراعات
عمیبه
و
این
صنایع
غریبه
و
این
علوم
حکمیہ
عالیہ
و
این
فنون
ریاضیہ
و
قیقه
نیکه
با
غارن
غادات
سرسبارت
و
تجارت
دارد
این
نوع
را
دست
یاب
میشود
و
این
عالم
جدید
را
که
کسی
بومی
از
آن
بهره
ورست
از
کجا
استحصال
میشود
-
و
اگر
کسی
بنظر
بصیرت
غور
کند
بر
ظاهر
خواهد
شد
که
ترقیات
و
تنزلات
آدم
بر
حسب
قوت
و
ضعف
این
میل
است
در
احوال
آنها
-
و
سواد
احتمال
این
میل
نیست
که
شخصی
بجواب
چون
(چنگیر
خان)
بسبب
ریختن
خون
مایونما
از
نفوس
مقدسه
انسانیہ
اسمی
در
عالم
بگذارد
و
البته
این
گونه
اسم
گذاشتن
همیشه
بالنعنا
و
نفرینا
مقرون
خواهد
بود
-
و
یا
آنکه
بخواد
چون
آن
احسن
یونانی
که
در
شب
تو
که
اسکندر
معبد
شہرہ
را
آتش
زد
و
ابقای
نامی
کند
و
اسم
خود
را
تا
ابد
قرین
خند
با
و
تهنیه
بای
سامعین
و
قارئین
نماید
-
و
این
نوع
ابقا
نام
را
البته
هیچ
گونه
لذتی
و
مسرتی
نه
بوده
باشد
بکی
ابقا
نام
را
الوقت
لذت
خواهد
بود
که
انسان
مصدر
امر
سترگی
گردد
که
در
صنعت
عموم
خلق
بوده
باشد
-
و
چنان
گمان
نشود
که
اشخاصیکه
عاشقی
بر
عاشقیه
فلانی
نوشته
اند
و
یا
آنکه
دیباچه
آن
عاشق
را
شرح
کرده
اند
و
یا
آنکه
در
زاویه
خاموشی
نشسته
در
نزد
مفکرین
کسب
شہرت
نموده
اند
از
جمله
اصحاب
نفوس
کبیره
نمی
باشد
که
بذول
جہد
کمره
نامهای
خود
را
در
این
عالم
باقی
گذاشته
اند
-
بکجا
باید
دانست
که
بقا
نامهای
این
گونه
اشخاص
در
لوح
عالم
مثل
بقا
نام
(عبید
زاکانی)
و
(ملاد
و
پیازہ)
و
مثل
بقا
اسم
(امیر)
مصر
است
-
و
انسان
عاقل
را
شاید
که
باین
گونه
بقا
نام
خورسندگردد
-
میل
آزادی
در
افکار
و
حسب
حریت
در
اعمال
-
در
تمام
عالم
فلسفه
و
وحدت
جنسیت
و
تحقیق
اتحاد
لغت
لا
سعاده
الا
بالجنسية
ولا
جنسية
الا
باللغة
ولا
لغة
الا
بالعلم
ولا
علم
الا
بالاجتهاد
طبقات
ارباب
الصناعات
والخطط
في
الافاد
والا
استفادة
انسان
واحد
اگر
کسی
ملاحظه
کند
خواهد
دید
که
آن
انسان
واحد
عبارت
است
از
عناصر
کیهانی
تأثیر
هر
یکی
از
آنها
صنایع
تأثیر
دیگر
است
و
مولف
است
از
اعضاء
و
احوال
و
هیات
هر
واحدی
از
آنها
مبانی
و
مخالف
آخریست
و
روح
حیات
آن
مختلفات
را
بصورت
وحدانیہ
در
آورده
و
تأثیرات
گونه
گونه
آنها
را
از
برای
استحصال
مقصد
و
مقصد
کل
است
بکار
برده
و
هر
یکی
از
آن
متضاد
را
در
اقسام
هیات
مجموعه
قرار
داده
و
حرکات
مختلفه
آنها
را
بوحده
نتیجه

فلسفه وحدت جنسیت و تحقیق اتحاد لغت

لامحالہ پایہ صناعات و خطوط طبقات جنس محکم و استوار خواهد گردید و چون پایہ صناعات طبقات جنس محکم گردد
 بلاشک آن جنس باعلی درجہ کمال رسیدہ افراد آن جمیع مزایا و ہمگی سعادت عالم انسانی را احصال خواهند نمود
 و نیز تقریر دانیان معنی جنسیت و عارفان مزایای آن را بجزئی ظاہر و آشکارا گردید کہ تعلیم و تعلم علوم و معارف و افادہ و استفادہ
 فنون و صناعات طبقات جنس باید بلغت آن جنس بودہ باشد تا آنکہ جنسیت قوام پذیرفتہ ثابت و پایدار گردد و سعادت و نجات
 کہ آثار جنسیت است آحاد آن جنس را دست یاب شود۔ و بخت فهمیدن علمتہ خلق میخوام این مطلب البتہ عبارت اخیری بنا
 کردہ بگویم چون علوم و معارف و فنون و صناعات بلسان قومی از اقوام و جنس از اجناس بودہ باشد البتہ اساس بنیان
 در میانہ ایشان راسخ و ثابت خواهد ماند و سالہای دراز زائل نخواہد گردید و اولاد و احفاد اجیال منقرضہ آن جنس
 کہ از کتب مؤلفات اسلاف خود با فائدہ گرفته و بارہ جنس قوم مردہ خود را احیاء نمایند و بغیر و شرف جدید سے خود را
 رازیب زمینت و مہند گردیدہ ارباب آن علوم و معارف معدوم شدہ باشند بخلاف آنکہ علوم و معارف و صناعات
 در ایشان بلسان قومی بیکانہ بودہ باشد زیرا کہ در اندک زمانے و بادی تغییر و تبدیلی زائل نیست و نابود خواهد
 گردید۔ تہ بر کن در حال یونانیان چگونه بعد از قرون کثیرہ و انقضاض حکماے ایشان از کتب پیشینیان خود با
 استفادہ میکنند و ایرانیان را از آن کتب هیچ بہرہ نداشتند و حال آنکہ در زمان اشکانیان تا مدت قرن یعنی بہ صد
 سال جمیع معارف و آداب ایشان بلسان یونانی بود حتی فرہین پادشاهی و سکہ زر و سیم ہمہ بدان زبان و بدان خط
 میگردید و دیگر آنکہ علوم و معارف اگر بلسان اجناس جنس بودہ باشد احصال آنها بر نفوس سهل و نقوش آن علما
 در اذهان پایدار تر خواهد بود و عقول را بر دقائق آنها زیادہ رسائی حاصل خواهد شد و کمنہ مسائل بر طایبان علم بتر
 منکشف خواهد گردید و ازین جهت عدد علماء و فضلاء و ارباب صناعات و خداندان فنون افزون شدہ در ہر
 سعادت بروی آحاد آن جنس باز خواهد گردید۔ علاوہ برین از برای توسس شدن مدنیت و محکم گردیدن جنسیت
 و پایداری وحدت قومیت واجب چنان است کہ ہر طبقہ از طبقات سافلہ جنس را اندک معرفتے بمعلومات طبقات
 عالیہ بودہ باشد تا آنکہ ماہیت افادہ و استفادہ صورت ہستی پذیرد و حقیقت تعاون و تواضع متحقق گردد و چونکہ صنعت
 ہر طبقہ سافلہ را ارتباطاتیت بصناعت طبقہ عالیہ و اگر صاحب آن صنعت را ہیچوچہ معرفتے بصناعت طبقہ عالیہ نبودہ
 باشد البتہ صناعت او برگز بکمال نخواہد رسید و ہمچنین بہ حال صناعات طبقات عالیہ با صناعات طبقات سافلہ و چون نقص طبقہ
 لامحالہ نقص در کل کہ عبارت از جنس باشد حاصل خواہد شد و بہیت اجتماعیہ را ترغیر نمیست و خواہد بود و با بحال کمال مدنیت پایدار
 جنسیت موقوف بر آنست کہ ہر طبقہ از طبقات ارباب صناعات و علوم و خداندان خطوط و فنون را اندک معرفتے بصناعات و فنون
 طبقات دیگر بودہ باشد تا آنکہ صناعت خود را بحال برساند و این بہرگز صورت نخواہد پذیرفت مگر آنکہ علوم و معارف تمامہ
 بلسان خود آن طبقات کہ آحاد آن جنسند بودہ باشد۔ و چون مطلب بدینجا رسید اکنون میتوانم کہ ہندوستان از خطہ
 خود نمودہ بگویم آنها سیکہ از اہل ہند بر قلہ کویہ نور بصیرت برآمدہ اند و معنی جنسیت را نمیدانند و مزایای آن را دانستہ اند
 و بہرورین تدریج دراز زمان گذشتہ و آیندہ نظر انداختہ و بذکرہ بین تقوی و تقائق حالات اہم و قبائل را ملاحظہ کردہ اند و ہر
 درین امر مسترک خود نمیکشند و بچسب است کہ این کار ضروری را مہمل گذاشتہ در آن اہتمام نمی نمایند آیا نمیدانند کہ

جمیع معارف و آداب ایشان بلسان یونانی بود حتی فرہین پادشاهی و سکہ زر و سیم ہمہ بدان زبان و بدان خط
 میگردید و دیگر آنکہ علوم و معارف اگر بلسان اجناس جنس بودہ باشد احصال آنها بر نفوس سهل و نقوش آن علما
 در اذهان پایدار تر خواهد بود و عقول را بر دقائق آنها زیادہ رسائی حاصل خواهد شد و کمنہ مسائل بر طایبان علم بتر
 منکشف خواهد گردید و ازین جهت عدد علماء و فضلاء و ارباب صناعات و خداندان فنون افزون شدہ در ہر
 سعادت بروی آحاد آن جنس باز خواهد گردید۔ علاوہ برین از برای توسس شدن مدنیت و محکم گردیدن جنسیت
 و پایداری وحدت قومیت واجب چنان است کہ ہر طبقہ از طبقات سافلہ جنس را اندک معرفتے بمعلومات طبقات
 عالیہ بودہ باشد تا آنکہ ماہیت افادہ و استفادہ صورت ہستی پذیرد و حقیقت تعاون و تواضع متحقق گردد و چونکہ صنعت
 ہر طبقہ سافلہ را ارتباطاتیت بصناعت طبقہ عالیہ و اگر صاحب آن صنعت را ہیچوچہ معرفتے بصناعت طبقہ عالیہ نبودہ
 باشد البتہ صناعت او برگز بکمال نخواہد رسید و ہمچنین بہ حال صناعات طبقات عالیہ با صناعات طبقات سافلہ و چون نقص طبقہ
 لامحالہ نقص در کل کہ عبارت از جنس باشد حاصل خواہد شد و بہیت اجتماعیہ را ترغیر نمیست و خواہد بود و با بحال کمال مدنیت پایدار
 جنسیت موقوف بر آنست کہ ہر طبقہ از طبقات ارباب صناعات و علوم و خداندان خطوط و فنون را اندک معرفتے بصناعات و فنون
 طبقات دیگر بودہ باشد تا آنکہ صناعت خود را بحال برساند و این بہرگز صورت نخواہد پذیرفت مگر آنکہ علوم و معارف تمامہ
 بلسان خود آن طبقات کہ آحاد آن جنسند بودہ باشد۔ و چون مطلب بدینجا رسید اکنون میتوانم کہ ہندوستان از خطہ
 خود نمودہ بگویم آنها سیکہ از اہل ہند بر قلہ کویہ نور بصیرت برآمدہ اند و معنی جنسیت را نمیدانند و مزایای آن را دانستہ اند
 و بہرورین تدریج دراز زمان گذشتہ و آیندہ نظر انداختہ و بذکرہ بین تقوی و تقائق حالات اہم و قبائل را ملاحظہ کردہ اند و ہر
 درین امر مسترک خود نمیکشند و بچسب است کہ این کار ضروری را مہمل گذاشتہ در آن اہتمام نمی نمایند آیا نمیدانند کہ

